

فتح نامه سلطان الـب ارـسـلان (۴)

«... فتحنامه بخارا را از طرف سلطان الـب ارـسـلان سلجوقی که در یک جنگ قدیم ثبت است اینک استنساخ نموده باختصار شرحی که راجع سلطان الـب ارـسـلان نوشته ام تقدیم داشتم ... از این جهه که انشاء آن از نهصد سال قبل است تصور میکنم درج آن بد نباشد . این جنگ که این فتحنامه از آن استنساخ شده بسیار قدیم است و تاریخ تحریر آن ۶۱۶ میباشد و مشتمل بر مکاتب سلاطین و وزراست لیکن متأسفانه بسیار مقلوطاً و مفشوشاً است ، باز هم زیاد آنچه مقدور بود بندۀ بعضی اشتباهات کاتب را رفع نمود لیکن بطن " و احتمال قوی باز در چندین جا عبارات خوانا و رسایست و البته لازم است اصلاح فرماید و احتمال می دهم انشاء آن از خواجه نظام الملک وزیر باشد ... » **اقل الحاج حسین نخجوانی - تبریز** .

از توجه آقای نخجوانی به مجله یغماً بی نهایت امتنان داریم ، و از استاد جلبل آقای احمد بهمنیار مدظلله العالی امتنانی دیگر ، که در آن نظر فرمودند و لفاظ مشکله را توضیح کردند ، تام‌خصوصاً مورد استفاده آقایان محصلین دیرستانها و دانشکده‌ها واقع شود . ان شاء الله .

مجله یغما

جون ایزد عز سلطانه و عظم شاهه رقم اختصاص خویش بر ناسیه^۱ روز کار ما کشیده است و مارا از جمله بنی آدم برای تربیت کار عالم بر کزیده وجهره ایام را بنور

(۴) سلطان آلب ارسلان بن جفری بیک بن میکائیل دومین سلطان از سلسله سلجوقیان ایران درسته ۴۳۱ متولد شده . موجب وصیت عم خود طفول بیک در ماه رمضان ۴۵۵ به تخت سلطنت نشست و از طرف القائم بالله خلیفة عباسی بلقب عضدالدوله یا عضدالدین ملقب بود . پادشاهی باهیت و سیاست بود و بسیار شجاع و دلیر و جنگجو بود . وزارت شش بهده خواجه نظام الملک معول بود .

هواهرا با مشورت وزیر با تدبیر خود اقدام بجنگ میکرد و اغلب فاتح میشد ، در مدت سلطنت خود فتوحات بسیاری کرده است از جمله با آرمانوس پادشاه روم که برعلیه مسلمین قیام و بر ایران حمله کرده تا حوالی خوی آمده بود جنگهای سختی کرده فاتح شد . آرمانوس را دستگیر و بحضور سلطان آوردند امر داد مصالحة شود وقرار شد تامد میعنی روزی هزار دینار جزیه بدهد . سپس جوانردا به تخت و تاج و ملکت اورابخود اموصول فرمود و دختر اورا به پسر خود ملک ارسلان تزویج نمود . پس از جندي فارغ نامي از نواحي خوارزم با سی هزار کس برعلیه سلطان عصیان ورزید . سلطان بالشکری بیشمار بطری خوارزم شناخته کار اورا ساخت و حکومت خوارزم را به ارسلان شاه پسر خود داد و خود بجانب خراسان باز گشت . پس از چندی استراحت بزم کشور گشائی بجانب مأوراء النهر متوجه شده از آب جیعون گذشت و بطری بخارا لشکر کشید . قلمه و حصار بزرم را که از قلاع مستعکم بودیس از جنگهای سخت مسخر نمود . جمع کثیری در این جنگ کشته و اسیر شدند ، این بقیه حاشیه در صفحه بعد

رأی جهان آرای ما روشن کرده و عرصه جهان را بعزم دولت و عدل فایض^۲ ما هزین
کردانیده و جاده مناهج مملکت را بما نموده و ارتقاء بمدارج دولت مارا فرموده مائیز
از آنجا کی عقل مبین و رای متن ماست در جوامع احوال و مصارف اعمال توکل بر
تأیید یزدانی و تعویل^۳ بر توفیق ربانی و روی با برادر اوراد شکر ایزدی و استحضار
امداد فضل الهی آورده رعایارا کی بجهة ایشان در دنیا مولکیم و در عقبی مژا خذ و
مسئل خواهیم بود باصناف عواطف معلم و الطاف عوارف^۴ مرحمت مشمول محفوظ^۵
کردانیده همت عالی برآرامش جهان و آسایش جهانیان مقصود و موقوف فرموده لاجرم
هر روز قصر قدر مامشید^۶ تر و مبانی ماحکم تر میشود و هر ساعت ابواب ملک و دولت
بر ما کشاده تر و اسباب فتح و نصرت^۷ ما آماده تر میکردد و بهر مهم کی شتابیم و عنان
عزیمت بهر سمت کی رایم اقبال رایات عالیه مارا استقبال نماید و تباشر^۸ صبح کامرانی
از مطالع فضل ربانی بدید آید و حصول مقصود بوصول مقصد مقارن باشد و توفیق
یزدانی موافق و معاون باشد حق^۹ اینحال و مصدق اینمقال آنست کی در نهضت مبارک
جون رایات همایون ما از مرکز اقبال در جنبش آمد و موكب میمون بر عزیمت جهاد
اعظم روی بصوب مأوراء النهر نهاد و لشکر آتش هیبت و باد حرکت مادریک لحظه از آب
جیحون بکذشت و بر سمت خاک بخارا توجه نمود در مقدمه جماعتی از مرگبان دولت اید

بقیه حاشیه از صفحه قبل

داد این فتحنامه را نوشته باطراف واکناف عالم فرستادند.

پس ازین فتح شایان فرمان داد کوتولال قلعه (یوسف برزمی) را بحضور آورند. سلطان بعضی سؤالات
از او میکرد. یوسف جوابهای نامناسب میداد تا اینکه آتش غصب سلطان شعله ورشد وامر بقتل وی نمود.
مامورین قصد یوسف کرده خواستند او را ایریون کشیده کارش را تمام کنند. یوسف مقاومت میکرد. سلطان
مامورین را منع و بنا بر اعتمادی که به تیراندازی خود داشت تیری بطرف یوسف پرتاب کرد از قضا
تیر پخته رفت و یوسف بطرف سلطان حمله ورشد با کارداری که در موزه خود پنهان کرده بود ضربت
چندی به یک سلطان وارد کرد. یکی از فراشان بامیغ کوب از پشت سر چنان بر سر یوسف زد که
در حال جان سپرد. اما سلطان آلب ارسلان در اثر آن ضربات و جراحات پس از سی و چهار روز در
چهل و چهار سالگی دهم دیسمبر الاول سنه ۴۶۰ بدروود حیات کرد. مدت سلطنش نه سال و هفت ماه بود.

۱- موی پیشانی و خود پیشانی بمعجاز . ۲- پر ولبرین. ۳- اعتماد و انتکا. ۴- جمع عارفه بمعنى
معروف(شناخته شده) و عطا و بخشش . ۵- ظ، و محفوظ. پیرامون گرفته شده، محاط . ۶- بر افرادشته
تر، در فیض تر . ۷- اول صبح . ۸- ظ، محق . پتشنیده و کسر قاف اول .

الله اعوانها و بزرگان حضرت شیخ‌الله آرکانها با قومی از مردان کزیده و دلیران کاردیده بفرستادیم و بدایج لایق معدلت و موافق مرحت باشد از استعمال رعیت و حفظ ولایت فرمان دادیم و مثال اعلی مزین بر توقیع اشرف ارزانی داشتیم فوجی از ظالمان طاغی کی در آن دیار اقامت داشتند و از جاده فرمان انحراف مینمودند و بای^۹ از حد خویش بیرون نهاده بحصن بخارا تحصن کردند و باستحکام حصار و مردان کارشیقته شدند و بتمویهات^{۱۰} اهل خذلان و ترهات^{۱۱} قول شیطان فریفته کشتند جون صفحات آن دیار برسوم^{۱۲} سه مرا کب مقاوم کرفت و فتحات دولت از قدم موکب ما در تبسیم^{۱۳} آمد و خالک بخارابنور عدل موقر^{۱۴} مامنور شد و عذر هوا به غبار لشکر مظفر ما معطر کشت و ما بمبار کی غایت طالع مسعود باسیاه نامحدود بدان حدود رسیدیم و خذلان و طفیان دشمنان خویش بدیدیم از آنجا کی غایت شفت و نهایت عاطفت مابر خلق خداست بارها معمدان فرستادیم و باطیل آن محاذیل^{۱۵} را بلطف مقالت و عشرات تدابیر بحسن افادت^{۱۶} مقابله فرمودیم و بعضی را به ترقیه^{۱۷} و ترھیب^{۱۸} و پرخی را به تنبیه و ترھیب^{۱۹} و وعد^{۲۰} و عید و اجب داشتیم و بر موجب این شیوه از سر عاطفت و رافت تساهل فرمودیم بند کان^{۲۱} دولت و امناء متوجهند^{۲۲} مؤیده آید هم الله تعالی را کی از مجاهدت و محاصرت منوع و دربای آن حصار از غصه انتظار بنشت دست می کزیدند موقوف داشتیم و رخصت مجادله و محاربه نفرمودیم تا شاید بنصایح و مواعظ باده اهانه متفیظ و متنبه کردند و از غضبات^{۲۳} هیبت لشکر جرار در امان و زنهار آیند هرجند اهتمام رفت جون مواد فساد در دل و دماغ انجامات^{۲۴} نابکار برآکنده بود و کوش ایشان به بنبی غرور آکنده ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوہ بسمع انقیاد

- ۹ - ظ : پای (بدون واو) . ۱۰ - جمع تمویه بمعنی مشتبه ساختن وتلیس . ۱۱ - جمع ترهه بمعنی سخن بیهوده و باطل . ۱۲ - جمع رسم بمعنی نشان وائز و علامت . ۱۳ - ظ : تنسم بمعنی نرم وزیدن و ساطع شدن بوي . ۱۴ - ظ : موفر بمعنی بسیار و فراوان . ۱۵ - جمع مخدول بمعنی تنها و بی پار و باور رها شده ، فروگذاشته شده . ۱۶ - ظ : وعشرات آن تدابیر را بحسن افالت یعنی لغزشها و خطاهای آن یخت برگشگان را بنگوئی عفو و اغماض . ۱۷ - ازغم رهاندن و آسایش دادن . ۱۸ - مرحبا گفتن ، فرخان گردانیدن (نعمت یافعو و اغماض) . ۱۹ - ترسانیدن و بیم دادن . ۲۰ - ظ : وعد (بدون واو عاطفة) . ۲۱ - ظ : و بند کان (با واو عاطفة) . ۲۲ - لشکریان . ۲۳ - جمع غصبة بمعنی خشم گرفتن و محتمل است که عقبات بوده و تعریف شده باشد .

ندای نصیحت‌ها را نشنیدند و بدینه اعتبار محابل^{۲۴} (کذا) قدرت بادشاهی و دلایل فضل‌اللهی ندیده و ندانستند که چون عذبات^{۲۵} رایات ما بر آن نواحی سایه افکند و عساکر منصوره بر آن دیار عبور نماید و سیاست هیبت ما کین انتقام^{۲۶} بر کشاید و بدستیاری فضل کرد کاربشمیر آبدار دستکاری آغاز نماید هشتی لعین خاکسار در آن مقام بادیار تواند بود بعد از آنک برایشان دکر بار حجتهای بسیار کرفتیم و از خون و عالی ایشان بیزار شدیم^{۲۷} به حقیقت معلوم شد که آن اهل شقاوت را جز به بطش سیاست از آن سمت انحرافی و از آن بند از جاری نخواهد بود مرا اسلامات و مکاتبات یکسو نهادیم و باقیغ بران و ضرب سنان بالشکرها کران و سپاه بیکران بیان حصار راندیم کی (والسیف اصدق انباء من الکتب)^{۲۸} (کذا) امرای دولت و اعیان حضرت را مثال دادیم تا اسباب جنک و جدال باختند و اعلام فتح و نصرت بر افراد ختند زلزله رعب و ولوله خوف زده زمین و تن روح الامین انداختند منهی^{۲۹} اقبال به تلقین توفیق نصر من الله وفتح قریب^{۳۰} در داد و اقدام آن مخاذیل از هیبت و ضربت تیغ دلیران و صدمت سنان دلاوران از موطن قرار متزلزل شد و در یک ساعت بیک حلۀ این حصن محکم و بقعه معظم که دل ما در کشادن آن بسته بود بمعاونت نوید ینصر من شاء قهرأ و جبرا مُسلم و مستخلص کشت و عساکر منصور نصرهم الله روی به نهض وغارت و تخریب عمارت خواستند آوردن ما بر قضیت عدل و نصفت و موجب وفور رحمت و شفقت خویش کی مستدعی دوام دولت و موجب مزید بسطت میدانیم و جنین فتحی که روی نماید نتیجه آن می‌شناسیم بساط امان بر بسیط آن بقعه ایمان کسترانیدیم و عساکر همایون را لازالت مرفوعة بالنصر رایا نهم از پای حصار و سر دیوار باز کردندیم و روا نداشتم کی هیچ آفریده از مسلمانان^{۳۱} کی بدت آن ظالمان در مانده بودند زیان برسد یا در بای مواکب عساکر مؤید آید هم الله کشته کردند کی چون شعله آتش سوزان در نیستان

۲۴ - ظ : تجایل جمع مخلیله بمعنی علامت و اثر . ۲۵ - جم عذبة بمعنی پر جم . ۲۶ - بجای «کین انتقام» ظ : کمین انتقام . ۲۷ - یعنی بیزاری خود را از ریختن خون و ضبط اموال آنها اعلام کردیم . ۲۸ - مصراع اول از مطلع قصیده بی است که ابو تمام در تهییت فتح عموریه و مدح معتصم بالله عباسی گفته و در اصل قصیده مصراع اواعظه ندارد . ۲۹ - خبر رسان . ۳۰ - ظ : ندای نصر من الله وفتح قریب . ۳۱ - ذ : از مسلمانان را .

اقد رطب یابس ۳۲ نکناره و بر برک ۳۳ باک و ناباک رحمت نیارد و جلکی لشکر بان کی
دندان شره ۳۴ تیز کرده بودند و آستین طمع را باز برده شکار ۳۰ غارت راشکرده ۳۶
بحکم فرمان ما نفذه الله در موقف توقف ایستادند و جشم انتظار بر اشارت و اجازت ما
نهادند و ما بامداد حلم و اعصار ۳۷ (کذا) کاربته در مقام صبر و اعفا ۳۸ بودیم تا مکر
آن مخاذیل به نتیجه از خواب غفلت در آیند و در اختیار بر بنده کان دولت بکشایند تا آن
شهر بزر کوار کی مسکن علماء ابرار و مأمن غربا و احرار است مغروت ۳۹ و مخروب
نشود و فرمانی کی لایق معدلت هانباشد برایشان نرود ناکاه پاسی از شب کذشه آن
ملعون فاجر و مغبون کافر کی بیشوای آن زمره و مقدم و مهیج آن فتنه بود با جماعتی
از اتباع و طایفه از اشیاع خویش ظلمت شب را دستیار خود ساخته و جون روی قرار ندید
دست در دامن فرار زده خواست بوشیده از دروازه پیرون تازد و خویشن را از مخالف اجل
برون اندازد فوجی از بهادران حشم ۴ منصور کی در برون دروازه هرتب بودند خبر
یافتد و جون قضاو قدر بروی شناقتند واورا با کمراهان جند کی متابع او بودند زیادت
از هزار کس مقید ساخته کردن بسته بیار کاه جهان بناء ما حاضر کردند ما جون
بتقدیر توفیق بزدایی بر خویشن قدرت سیاست حاصل دیدیم تقدیم عفو در زمت کرم
لازم شمردیم و شکرانه فضل ایزدی را با آنجماعت تفضل فرمودیم سزا عدل و رحمت
نمودیم وقدرت ۴۱ و مقدم آنها را به اسلام عرضه کرده در دایرة دین محمدی ص در آوردیم
همان ملک و مهتری و حکومت و سروری بدتو تفویض نمودیم تامن بعد اوامر بادشاهی را
مطیع و منقاد کشته از راو عصیان انحراف نمایند و طریق اسلام و ایمان را سلوک نموده
بشریعت حضرت رسالت بناء علیه افضل الصلة واکملها اقدام نمایند جون بعنایت الله

۳۲ - ظ رطب و یابس . ۳۳ - این کله را میتوان بعضی معروف و کنایه از فردآمد می گرفت .
بعنی ساز و سازمان زندگی (احوال) نیز میتوان گرفت . ۳۴ - بفتح شین پر وزن تبه و بعضی
حرس و آز است . ۳۵ - ظ و شکار (با و او عاطقه) . ۳۶ - پر وزن نکرده بعضی آمده
و همیا و بعضی ساعی و کوشش . ۳۷ - ظ و ما بامداد حلم ، اغضنا را کاربته ، یعنی پنیرو و پاری
بردباری چشم پوشی از عصیان آن قوم را کاربستیم . ۳۸ - مصدر افعال از مادة عفو و بعضی
معانات است . ۳۹ - صحیح این کله معلوم نشد . ۴۰ - بفتح اول و ثانی بعضی کسان
و چاکران و بستان . ۴۱ - این عبارت متازل و شاید چنین بوده است ، تفضل فرمودیم نه بلال
و رحمت نمودیم نه قدرت . (سزا عدل ، رحمت نمودیم نه قدرت)

تعالی و حسن توفیقه چنین فتحی عظیم و نصری جسمی کی بحقیقت قوت بازوی شریعت و قرآن‌العیون اسلام است میسرشد و سکه و خطابه بنام همایون مابعرصه آن مملکت و خطبه آنولایت طرازیافت واجب دیدم حقیقت این حال و کیفیت این مقال باطراف عالم و اصناف بنی آدم رسانیدن خصوص بحضرت خوارزم کی منشأ نهال اقبال و مبدأ کمال و جلال است بازمودن و از کماهی^{۴۲} این فتح همایون کی نمونه الطاف الهی و مزیت اعطاف بادشاهی است اعلام فرمودن بنابر آن این فتحنامه بقلم آورده جان دار آقا را کی از مشاهیر حشم است بدین بشارت فرستاده آمد تا جانب عزیز امارت دستکاهی شجاعت بنای افتخار الاعیان و الاقران میرسعبدالدین اسبهید دامت امارته بعد از ملاحظه تحیات و تسلیمات و اصطناعات آثار ماعطوفت خاطر فیاض بجانب خود^{۴۳} حظ او فرونصیب اکمل ازین بشارت بردارد و سجدۀ شکرربانی بیاورد و شرایط حمدوسیاس یزدانی بجای آورده مژده این فتح عظیم بدورو نزدیک و ترک و تازیک و رعایا و برایاء خوارزم و نواحی آن آن کی دعا کویان دولت و بند کان خاص حضرت ما اند برساند تا بهره شاد کامی ازین بردارند و حقوق هعم ایزدی بمزید اخلاق دولت قاهره بکذارند و بروظلیف دعای ما کی استظهار تمام بدانست و میسر^{۴۴} این دولت و مهمات بواسطه آن منابر^{۴۵} نمایند جه دعای مسلمانان و همت مستضعفان نقل فتح فیروزی و مستحضر امداد بهروزی میباشد کی انا تنصور نکم^{۴۶} و در اقامت هراسم نیکو خدمتی وعادت^{۴۷} بسندیده و سیرت کزنه ایشانست بیغزايند و بوفورفضل ایزدی در حق ما مستظههز باشند و وصول امداد این فتح و حصول اغراض دیگر رامنتظر باشند. والله المستعان و عليه التکلان

۴۲ - ترکیبی است عربی که درفارسی بجای چگونگی و چنانکه بود استعمال میشود.

۴۳ - این عبارت خالی از تعریف یا اساقطی نیست و شاید چنین بوده است؛ بعد از ملاحظه بیانات و تسلیمات و اصطناعات آثار، با عطوف خاطر فیاض بجانب خود ۴۴ - ظ، تیس بروزن

تکبر معنی آسان شدن و آماده و مهبا بودن . ۴۵ - پایداری و مداومت، بیوسته در کاری بودن .

۴۶ - ظ، و فیروزی (با واو عاطفه) . ۴۷ - کذا و شاید چنین بوده است؛ انا منتصرون بکم .

۴۸ - ظ، که هادت پسندیده .